

بازشناسی معاشیق در یکی از واپسین منظومه‌های عاشقانه ادبیات فارسی

علی تسیمی^۱

فاطمه جاقوری^۲

چکیده:

منظومه‌های عاشقانه گونه‌ای ادبی ست که به گمان برخی عنصری برای نخستین بار آن را در زبان فارسی آزموده است. این گونه‌ی ادبی، در سده‌ی ششم به اوج خود رسید و نظامی بر قلّه‌ی آن ایستاد. مثنوی *واله سلطان* یکی از واپسین منظومه‌های عاشقانه‌ی ادبیات فارسی به شمار می‌آید، سراینده‌ی این مثنوی میرشمس‌الدین فقیر دهلوی، شاعر و نویسنده‌ی سده‌ی دوازدهم هجری قمری است که مثنوی *واقعی واله سلطان* را در بیان عشق دوست خویش، علی‌قلی‌خان واله‌ی داغستانی به دختر عموی خود خدیجه سلطانسرود. این جستار بر پایه‌ی منظومه‌ی غنایی یاد شده و عمدتاً تذکره‌های دیار هند، به بازشناسی جنبه‌های گوناگون زندگی آخرین معاشیق ادبیات فارسی پرداخته است.

واژگان کلیدی: خدیجه سلطان، واله‌ی داغستانی، فقیر دهلوی، مثنوی واله سلطان، داستان‌های عاشقانه.

مقدمه

اگر عشق را یکی از برجسته‌ترین چاشنی‌های ادبیات خویش بخوانیم، سخنی گزاف نگفته‌ایم؛ زیرا ادبا با بهره‌گیری از این درون‌مایه و ذکر ماجراهایی چون ازهر و مزهر، بشر و هند، توبه و لیلی، حاتم و حسن بانو، خسرو و شیرین، دعد و رباب، زید و زینب، سلیمان و بلقیس، لیلی و مجنون، ورقه و گلشاه و یوسف و ذلیخا در راستای غنای آثار خویش، گام برداشته‌اند. شاید در ادبیات فارسی، نخستین کسی که به سرودن منظومه‌های مستقل عاشقانه پرداخت، عنصری باشد. او با سرودن سه منظومه‌ی *وامق و عدرا*، *خنک بت و سرخ بت* و *شادبهر و عین‌الحیات*، فصل جدیدی در ادبیات فارسی گشود که حدود یک قرن پس از وی به وسیله‌ی نظامی گنجوی به اوج خود رسید.

در پی نظامی، عدّه‌ی فراوانی از شاعران به شیوه‌های مختلف از شاه‌کارهای او، تقلید کردند. میرشمس‌الدین فقیر دهلوی، سراینده‌ی سده‌ی دوازدهم، آخرین منظومه‌ی عاشقانه‌ی ادب فارسی را در ۳۲۳۰ بیت سروده است (سهیلی خوانساری، ۱۳۵۳: ۱۶۳). وی در مثنوی *واله سلطان* از سرایندگانی چون نظامی، امیر خسرو دهلوی، فیضی، مکتبی و جامی یاد می‌کند. فرق نظامی با دیگران در آن است که سه بار از او نام می‌برد؛ وی را نخستین افزاینده‌ی لوائ خوش کلامی، بلندکننده‌ی نام معنی، زنده‌ی کوس سخن بر بام معنی، دارنده‌ی تاج و نگین ملک سخن، صاحب فکر نکته‌سنج و بر جای نهنده‌ی خزائن معنی می‌داند و اگر به تمجید از جامی می‌پردازد و او را در غایت تمامی می‌پندارد، با آن همه وی را در قفای نظامی می‌داند (فقیر دهلوی، ۱۶۰: ۳۱۹-۳۱۸).

فقیر هنگام سرودن *واله سلطان*، لیلی و مجنون نظامی را در ذهن داشته است. نه تنها آن، بلکه همه‌ی داستان‌های عاشقانه را فسانه‌های دیرین و تقویم کهن، می‌داند؛ از این روی قهرمانان داستان واقعی خود را برتر از لیلی و مجنون می‌شمارد و در پی پیمودن راه نرفته و گفتن حرف نگفته بر می‌آید.

گفتم با او: که‌ای یگانه!	ای عشق تو در جهان فسانه!
بگذر ز فسانه‌های دیرین	تا چند حدیث ویس و رامین؟
تقویم کهن شده‌است اکنون	شور فرهاد و عشق مجنون
آن به که ره نرفته پویم	حرفی که بود نگفته گویم
امروز که عشق از تو شد نو	از طاق دل اوفتاد خسرو،
زبید به تو چتر داغ مجنون	روشن به تو شد چراغ مجنون

^۱ - استادیار دانشگاه حکیم سبزواری

^۲ - کارشناس ارشد دانشگاه حکیم سبزواری

لیلی تو آفت جهان است
شیرین تو شور اصفهان است
لیلی نه به از خدیجه سلطان
مجنون نه به از علی قلی خان
(همان: ۲۷۴-۲۷۵)

پس او نیز، اثر خویش را در استقبال از لیلی و مجنون نظامی و بر همان وزن می‌سراید. این جستار بر پایه‌ی مثنوی واله سلطان و تذکره‌های فراوان سده‌های اخیر هند، در پی ارائه‌ی گوشه‌های گوناگون زندگی واله و دختر عمویش سلطان می‌باشد.

۲- علی قلی خان واله داغستانی

۱-۲- تولد و خانواده

در ماه صفر سال ۱۱۲۴ ه.ق. در اصفهان زاده شد (داغستانی، ۱۳۸۴: ۲۵۳۶). او از طایفه‌ی لزگی است (مدرس تبریزی، ۱۳۳۵: ۲۹۸) و سلسله‌ی خاندانش به حضرت عباس (رض) عمومی پیامبر می‌رسد (آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۶۶۷). اجداد او در داغستان به سر می‌بردند؛ از این روی پسوند داغستانی، با نام واله همراه شده است:

شمعی است ز دودمان عباس
سروی است ز بوستان عباس
تابنده مه‌ای ز برج شمخال
داغستان را ز فرش اجلال
شیرین به مذاق تلخ کامان
نام خوش او علی قلی خان
(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰: ۷۲)

مهر علی خان، چهار پسر داشت. پسر کوچک او محمد علی خان، پدر واله است (داغستانی، ۱۳۸۴: ۲۵۳۶). فقیر به سبب ننگ‌جیدن نام محمد علی خان، در بحر مثنوی واله سلطان، یاد او را از او نمی‌کند:

نام آن گوه‌ر بزرگی
در بحر ننگ‌جند از سترگی
هم پایه‌ی خود برادری داشت
کاو نیز شکوهی و فری داشت
برده سبق از همه امیران
نامی نامش حسن علی خان
(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰: ۷۹-۷۸)

در همان دوران کودکی واله، پدرش به سمت بیگلربیگیایروان منسوب شد (حاکم لاهوری، ۱۹۶۱: ۹۸).

زان‌جا که به شاه داشت اخلاص
شد صوبه‌ی ایروان به او خاص
با اهل و عیال خود روان شد
از اصفاهان به ایروان شد
رونق بخشید ایروان را
زان سان که بهار بوستان را
(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰: ۸۶)

پس از دو سال شاه صفوی، او را برای ضبط قندهار و سرکوب شورش افغان راهی آن ولایت نمود ناگاه در راه وفات یافت:

ناگاه مش‌عبد زمانه
انگیخت دگر ز نو بهانه
کرد از سر لطف شهریارش
مأمور به نظم قندهارش
بهر تسخیر آن ولایت
کنز افغان دیده بود آفت
شد عازم و ترک ایروان گفت
ناگه در راه ترک جان گفت
(همان: ۸۷)

واله با قلبی حزین و دلی گریان، نزد عمومی خود به اصفهان بازگشت:

با جان حزین و چشم گریان
آمد القصه‌ی زی سپاهان
(همان: ۸۸)

۲-۲- کودکی و یتیمی

یتیم پنج ساله، بیشتر در خانه‌ی عمویش حسن‌علی‌خان به سر می‌برد و دختر عمّش، خدیجه همبازی او بود:

واله کاشفته بود حالش	از عمر گذشت پنج سالش
از شفقت بی‌کرانه‌ی عم	می‌بود اکثر به خانه‌ی عم
با نامزد خود آن وفا کیش	می‌داشت علاقه‌ای ز حد بیش

(همان)

آثار عشق در میان دو کودک همسال، آشکارا پیدا می‌شد:

بی‌قصد و شعور از آن دو همتا	می‌شد آثار عشق پیدا
-----------------------------	---------------------

(همان)

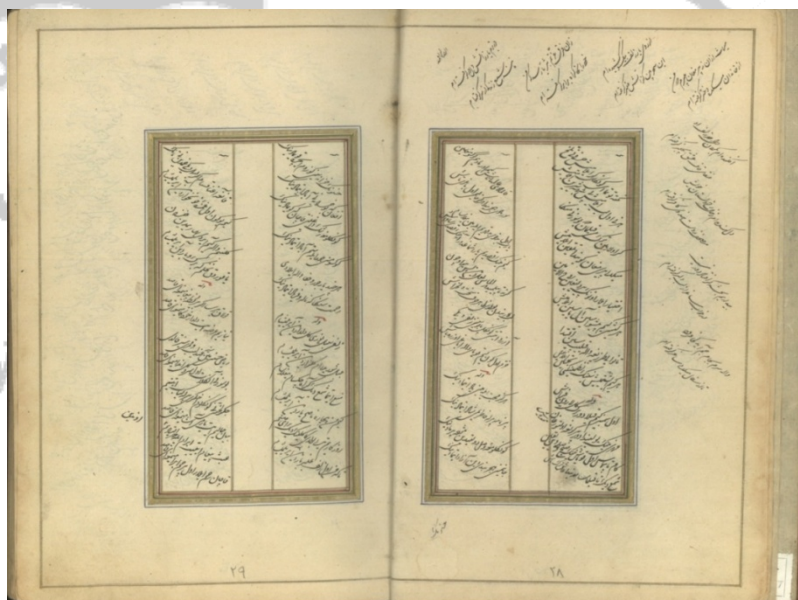
از شش سالگی، مکتبی خانگی برایش ساختند:

واله چو به شش رسید سالش	دادند به درس اشتغالش
در خانه به شغل درس پرداخت	فردوس نمونه مکتبی ساخت

(همان: ۹۰)

۲-۳- واله و هنر

پدر او محمدعلی‌خان، در خوشنویسی و خط شکسته، استادی ماهر بود؛ از این روی، واله نیز به وراثت، بسیار خوش می‌نوشت (حاکم لاهوری، ۱۹۶۱: ۱۰۰). گواه این باور، سروده‌هایی است که به خط واله، در ابتدا و انتهای نسخه‌ی مثنوی واله سلطان کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی دیده می‌شود.



از این نمونه برمی‌آید که واله جز فارسی به ترکی نیز اشعاری دارد.

فقیر، واله را شاعری توانمند می‌داند و او را سلطان کشور نطق؛ فرمانروای اقلیم سخن؛ جمشید، آن دارنده‌ی جام طبع و کیخسرو عرصه‌ی بیان می‌خواند و کلکش را درفش کاویانی می‌انگارد و می‌سراید:

ای کشور نطق را تو سلطان!	اقلیم سخن تو را به فرمان
جمشیدی و طبع توست جامت	زد کوس سخن قضا به بامت

کیخسرو عرصه‌ی بیانی کلک تو درفش کاویانی
(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰:۳۱۱)

۲-۴- اوان جوانی

از لابه‌لای تذکره‌های فراوان و با نام‌های دل‌نشین، ولی همانند هم دیار هند، نمی‌توان سایه‌ی ابهامی را که بر نوجوانی و آغاز جوانی واله افتاده است، به روشنایی مبدل کرد؛ روزگاری که واله‌ی عاشق و رنجور از سرزنش‌ها، در ایران به سر می‌برد. تنها این را می‌توان دریافت که مادر نامهربان در ناکامی پسر دخیل بوده است چنان‌که خود می‌نویسد: «باری، مختصر آن‌که شرح احوال این باخته‌دل، نقل محافل و مجالس گردیده؛ هدف تیر ملامت مردمان و خویشان نامهربان و والده‌ی نادان گشته؛ هر لحظه از زخم زبان ایشان المی تازه به جان ما هر دو بیدل می‌رسید» (داغستانی، ۱۳۸۴:۲۵۴۵).

۲-۵- انگیزه‌ی واله از ترک ایران

واله بر آن می‌شود که اصفهان را ترک کند. تذکره‌نویسان در انگیزه‌ی او از ترک دیار و رفتن به هند، اختلاف نظر دارند، ولی باور بیشتر آنان حمله‌ی افغان به اصفهان است (هاشمی سندیلوی، ۱۳۸۴:۶۸۹؛ ر.ک. حاکم لاهوری، ۱۹۶۱:۹۸؛ مدرّس تبریزی، ۱۳۳۵:۲۹۸ و نقوی، ۱۹۶۴:۲۹۷). برخی بیم از نادرشاه (آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰:۶۶۹) و عده‌ای گریز از رسوایی خویش (مصحفی همدانی، ۱۳۸۸:۱۲۹) را سبب هجرت واله دانسته‌اند. فقیر که همنشین واله بوده بر آن است؛ که چون افسانه‌ی عاشقی واله در شهر پراکنده شد، نه تنها واله که خدیجه‌سلطان نیز خسته‌ی طعن قوم و خویشان و تهمت‌زده و خوار گشت. آن هنگام

واله چو بید حال جانان	خون شد دلش از ملال جانان
زان روز که عشق رو نمودش	رسوایی خویش سهل بودش
رسوا چو بیدید یار خود را	بر هم‌زده یافت کار خود را
ز افسردگی نگار مه‌رو	ره یافت خزان به گلشن او
شد بر سر آن که روزگاری	آواره شود سوی دیاری
ترک وطن و قبیله گوید	تا راحت آن جمیله جوید

(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰:۲۳۹-۲۳۸)

از این روی، بعد از مدتی آوارگی در ایران رهسپار هند می‌شود.

۲-۶- تاریخ عزیمت به هند

پیرامون تاریخ عزیمت او به هندوستان، عده‌ای برآند که واله در سال ۱۱۴۴ه.ق. راهی آن دیار شده است (نقوی، ۱۹۶۴:۲۹۷؛ نیز. ر.ک. مدرّس تبریزی، ۱۳۳۵:۲۹۸). حال آن‌که واله در کرمان با شیخ محمدعلی حزین دیدار می‌نماید. آنان به بندر عباس می‌روند، شیخ حزین لاهیجی در آن‌جا مهمان حاکم شهر می‌شود و واله با کشتی، رهسپار هند می‌گردد. او خود در این باره می‌نویسد: «...شیخ در نزد او ماند و راقم حروف، رخت توکل بر سفینه‌ی اراده نهاده، دل به دریا انداخته، وارد هندوستان گردید. بعد از ده یوم شیخ نیز پیدا شد» (داغستانی، ۱۳۸۴:۱۰۳۴). شیخ حزین پیرامون این سفر، خودچنین آورده است: «کشتی در همان وقت روانه‌ی سواحل بلاد سند بود. من هم عزم روانه شدن مصمم نمودم و این در روز دهم رمضان المبارک ست و اربعین و مأئه بعد الالف بود ... خود به تنهایی به کشتی درآمده، روانه‌ی حدود سند گشتم و به یکی از سواحل تته رسیده، غره شوال بود که به آن بلده درآمدم» (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵:۲۵۹). پس سفر دریایی از بندر عباس تا هند، حدود بیست روز به درازا می‌کشد. اگر شیخ حزین، آغاز شوال ۱۱۴۶ه.ق. در تته‌ی هندوستان بوده، واله حدود بیستم رمضان همان سال به بندر تته رسیده است و آنان که تاریخ سفر هندوستان واله را سال ۱۱۴۴ه.ق. می‌دانند، در آثار واله و شیخ حزین، دقت ننموده‌اند.

با این همه آنچه باز هم تاریخ سفر واله را مبهم می‌گرداند، این ابیات فقیر است:

القصّه که والهی جگرخون
با سینه‌ی ریش و جان محزون،
عمری است به هند جای دارد
واتش در زیر پای دارد
بگذشته فزون ز پانزده سال
کز دست فراق هست پامال
(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰:۳۰۹)

با توجه به این که کاتب یکی از نسخ مثنوی واله سلطان، در آغاز جمادی الثانی ۱۱۶۰ ه.ق. کار خویش را به انجام رسانده، پس فقیر، در پنج ماه نخستین همان سال، سرودن این مثنوی را پایان بخشیده است. اگر در زمان سروده شدن واله سلطان، افزون بر پانزده سال از آمدن واله به هند گذشته باشد پس او بی‌گمان در سال ۱۱۴۵ در هند به سر می‌برده است. ناگفته نماند که شاید فقیر در ثبت پانزده سال، دچار سهو شده باشد. آنچه مسلم است این است که واله در یکی از سال‌های ۱۱۴۴-۱۱۴۶ ه.ق. به هند رفته اگرچه بر پایه‌ی یکی از سروده‌های وی در بیست و هفتمین صفحه از نسخه‌ی واله سلطان در کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی، واله زمانی در پی رفتن به اصفهان برآمده:

واله به سوی اصفهان از غربت هندوستان
خوشوقت و خندان می‌روی هان اهل ایران مژده‌ای
(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰: ۲۷)

ولی تا پایان حیات خویش، آواری هند بوده است:

خرّم آن روز که دل جانب ایران کشدم
جذب‌های کار کند تا بصفهان کشدم
(همان: ۳۰)

۲-۷- ناخرسندی از دیار هند

با آن که در زمان محمدشاه منصب چهار هزاری و در عهد احمدشاه منصب شش هزاری و خطاب «خان زمان، بهادر ظفرجنگ» و در روزگار عالم‌گیر ثانی منصب هفت هزاری را به دست آورد (حاکم لاهوری، ۱۹۶۱: ۹۹) و تا پایان حیات خویش در هند به سر برد، از آن دیار ناخرسند بود.

کس تحفه ز گلخن نفرستاد به گلشن
از هند ندانم به صفاهان چه فرستم

(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰: ۳۱)

۲-۸- وفات

بیشتر تذکره‌نویسان، سال درگذشت واله را ۱۱۷۰ ه.ق. دانسته‌اند. (مدرّس تبریزی، ۱۳۳۵: ۲۹۸. نیز رک. بهادر، ۱۳۸۶: ۷۶۹؛ قاموس‌الاعلام ۱۳۰۶: ۴۶۷۰؛ عبدالرشید، ۱۹۶۷: ۳۸۸؛ نظمی تبریزی، ۱۳۸۶: ۱۸۲ و حقیقت، ۱۳۸۶: ۶۰۲). نویسنده‌ی تذکره‌ی خزان‌هی عامره در ماده‌ی تاریخی وفات واله را چنین به نظم در آورده است:

ظفرجنگ امیر گهرسنگ معنی
به حکم قضا از جهان کرد رحلت
طلب کرد دل سال تاریخ فوتش
خرد گفت پیوست واله به رحمت
(آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۶۷۰)

۲-۹- آثار واله

آثار واله می‌توان در دو دسته جا داد:

۲-۹-۱- آثار منظوم

۲-۹-۱-۱- دیوان: دیوان واله را فقیر گردآوری کرده است (داغستانی، ۱۳۸۴: ۲۵۴۲).
۲-۹-۱-۲- منشآت: از واله چند نامه‌ی منظوم خطاب به شیخ علی حزین، خدیجه‌سلطان و وزیر الممالک ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ باقی مانده است (داغستانی، ۱۳۸۴: ۳۷).

۲-۹-۲- آثار منشور

۲-۹-۲-۱- ریاض‌الشعرا: در سال ۱۱۶۱ه.ق. نگاشته شده است و شامل یک مقدمه، بیست و هشت روضه و یک خاتمه می‌باشد؛ ترتیب این فرهنگ‌نامه‌ی تخصصی، الفبایی است نخستین شاعری که معرفی می‌شود، ابوالحسن خرقانی و آخرین تن، یحیی‌خان یکتا می‌باشد. در مجموع احوال ۲۵۰۰ تن در آن دیده می‌شود.

۲-۹-۲-۲- بیاض این اثر، منتحبی از گفتار نویسندگان و شعرا می‌باشد که به سال ۱۱۴۸ه.ق. به خواهش حکیم‌الملک معصوم علی‌خان گرد آمده است. (داغستانی، ۱۳۸۴: ۳۸).

۳- خدیجه سلطان بیگم

۳-۱- خانواده و زادگاه

گفته‌اند: «خدیجه سلطان خانم بنت حسن علی‌خان داغستانی، دختر عمّ علی‌قلی‌خان واله، مؤلف ریاض‌الشعراء است» (مشیر سلیمی، ۱۳۳۵: ۲۵۰). بر یکی از مهرهای خدیجه شعری نقش بسته است که نام پدر او را نشان می‌دهد:

در صدف حسن‌علی‌خان شمنخال نسب خدیجه‌سلطان
(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰: ۴۹)

برخی او را دختر کلب‌علی‌خان داغستانی و کلب‌علی را عموی واله دانسته‌اند (خلیل بنارسی، ۱۳۸۵: ۳۲۱). شاید این اختلاف در نام پدر خدیجه، گویای شهرت حسن‌علی‌خان داغستانی در میان مردم باشد که او را کلب‌علی‌خان می‌خوانده‌اند. فقیر نیز پدر خدیجه را حسن‌علی‌خان ذکر می‌کند:

ناگه ز قضا حسن‌علی‌خان آن فخر جهان و زیب دوران،
رو کرد از این جهان فانی در ساحت ملک جاودانی
در مرگ پدر خدیجه‌بیگم پیرایه‌ی ماه داد از انجم
(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰: ۱۶۳-۱۶۲)

واله زادگاه خدیجه را اصفهان می‌داند و چنین می‌نویسد: «تولدش در دارالسلطنه‌ی اصفهان جنت‌توآمان، واقع شده» (داغستانی، ۱۳۸۴: ۱۰۲۹).

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

۳-۲- همسال بودن عاشق و معشوق

درباره‌ی هنگام زاده شدن او تاریخ دقیقی در دست نیست. فقیر نیز از تاریخ معین تولد او سخن نمی‌گوید و آن را چنین به نظم درمی‌آورد:

شد زان مه رشک‌مهر تابان بیت‌الشرف حسن‌علی‌خان
حق زیبا دختری به او داد شد خانه‌ی او ز حسنش آباد
(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰: ۸۳)

از این مثنوی برمی‌آید که واله و خدیجه درس‌آموزی را هم‌زمان آغاز نمودند و خانواده برای هر یک مکتبی فراهم می‌کند:

واله چو به شش رسید سالش دادند به درس اشتغالش
در خانه به شغل درس پرداخت فردوس نمونه مکتبی ساخت
عم نیز پی خدیجه‌سلطان آراست به خانه‌اش دبستان
در پیش معلم ملک‌خو بنشست به درس آن پری‌رو
(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰: ۹۰)

پس احتمالاً، این دو عموزاده، همسال بوده‌اند و چون واله در سال ۱۱۲۴ه.ق. زاده شده (گوپاموی، ۱۳۸۷: ۷۶۴)،

خدیجه نیز در همان حدود دیده به جهان گشوده است.

۳-۳ خدیجه، دختری زیبا

خدیجه رخساری زیبا و پیکری باندام داشته است. این تنها واله‌ی او نیست که، شعشعه‌ی آفتاب دیدارش را مصدوقه‌ی آینه‌ی نور و تالو انوار رخسارش را نمونه‌ی شعله‌ی طور می‌داند (داغستانی، ۱۳۸۴: ۱۰۲۹)، بلکه دیگران نیز در کنار کمال نیکو از جمال زیبای وی سخن گفته‌اند و او را به زیور حسن و جمال، متحلی و در کمال از امثال خویش مستثنی دانسته‌اند (خلیل بنارسی، ۱۳۸۵: ۱۵۲). فقیر نیز منظر و پیکر خدیجه را چنین توصیف می‌نماید:

دختر نه که اختر فروزان	اختر نه که نور دیده‌ی جان
رویش چشم و چراغ خوبی	شاداب‌گلی ز باغ خوبی
جان واله‌ی لطف پیکر او	دل عاشق حسن منظر او

(فقیر دهلوی، ۱۳۶۰: ۸۳)

نامزدی عموزادگان از همان کودکی

پیشینیان بر این باور بودند که عقد دختر عمو و پسر عمو در آسمان بسته شده است؛ از این روی خانواده‌ی واله و خدیجه نیز آن دو را از همان کودکی، نامزد یکدیگر می‌دانستند. نویسنده‌ی تذکره‌ی سفینه‌ی هندی بر آن است که مادر خدیجه چنین تصمیمی را گرفته بود (هندی، ۱۹۵۸: ۱۵۲). حال آن‌که بر پایه‌ی نظر فقیر، دو برادر بودند که با هم، عهد و صلت فرزندان‌شان را بستند.

آن هر دو برادر فلک‌جاء	از رسم و ره محبت آگاه،
در پهلوی یک‌دگر نشستند	با هم زین‌گونه عهد بستند
کاین مهرلقای ماه‌رخسار	کش حور سزد به جان پرستار،
سازیش نامزد به واله	با زهره قران مشتری به

ولی

غافل که قران این دو اختر	زین دوره فتد به دور محشر
--------------------------	--------------------------

(فقیر دهلوی، ۱۳۶۰: ۸۵)

۳-۴ ازدواج‌های ناخواسته‌ی خدیجه

در سال ۱۱۳۴ ه.ق. محمود افغان، اصفهان را محاصره و در محرم ۱۱۳۵ این شهر را تسخیر کرد.

افغان ز سپهر ظلم پیشه	کو جور همی کند همیشه
برخاست فغان ز دست افغان	شورید جهان ز دست افغان
غولی ز میان آن جماعت	بر کرد سر از پی ریاست
چون دیو سرشته ز آتش و دود	مذموم ولی به نام محمود
برداشت به عزم کینه لشکر	گردید روان به رنگ صرصر
رو کرد به تخت‌گاه ایران	انگیخت سپه سوی سپاهان

(همان: ۱۱۰-۱۰۶)

در این زمان وضعیت خانواده‌ی واله نیز بسیار نابسامان شد؛ چراکه:

گویند که چون شه و امیران	گشتند اسیر بند افغان،
از جمله‌ی آن همه امیران	بوده است یکی حسن‌علی‌خان

(همان: ۱۱۸)

مادر مهربان خدیجه، در نبود همسرش، از بیم آن‌که کسی به زور دخترش را دربرآید، پیشنهاد پیوند دو دلدار

دیرین را به مادر کینه‌ور واله می‌دهد:

وین کشور ما ازان خصم است،	اکنون که زمان زمان خصم است
افتاده به کام اژدهایم	ما بی‌کس و مبتلایم
آه‌وبره‌ی مرا رایید	ترسم که سگی ز جا درآید
یاقوت کشی به سلک گوهر	به کز پیوند این دو اختر

(همان: ۱۲۲-۱۲۱)

مادر واله نمی‌پذیرد و به روزگار تفرقه، آن نادره‌ی زمان، هنگام تسلط افغانه در اصفهان، مانند مهر سلیمان به دست دیوان افتاد (خلیل بناری، ۱۳۸۵: ۱۵۲)؛ چراکه کریم‌داد نامی از مقریان محمود افغان از خدیجه‌سلطان خواستگاری کرد و چون با مخالفت خانواده‌ی خدیجه روبه‌رو شد، از در کینه‌توزی در آمد و با زور و تهدید او را به ازدواج خود درآورد:

بردش آخر به صد بهانه	داماد سپاه‌دل به خانه
گردید ز دور چرخ ناساز	زاغی با طوطی‌ای هم‌آواز

(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰: ۱۳۵)

واله خود درباره‌ی فراق خویش از یاز چنین می‌نویسد: «در حین حدوث فتورات ایران و تسلط افغانه بر اصفهان بهشت نشان، نرآد قضا کج‌باخته، مهره‌ی وصالشان را در ششدر نامرادی انداخته و از یکدیگر مهجور ساخته» (داغستانی، ۱۳۸۴: ۱۰۳۴). مدتی نگذشت که کریم‌داد به دست مردم شاه طهماسب کشته شد. چون نادرشاه به روی کار آمد، خدیجه را بی‌نکاح به تصرف خود درآورد. پس از مرگ نادر، خدیجه به همسری پسر عمویش، نجف‌قلی بیگ، فرمان‌دار یزد درآمد. چون نجف‌قلی بیگ کشته شد، قاتل نادرشاه، صالح‌خان خدیجه را به زنی گرفت. چندی بعد صالح‌خان به دست کریم‌خان زند به قتل رسید. واله که از بیم سرزنش شدن خدیجه از سوی خویشان وی وطن را ترک کرده بود، در این هنگام میرزا شریف نامی را از هند روانه‌ی اصفهان کرد تا خدیجه را به هند برد (خلیل بناری، ۱۳۸۵: ۳۲۱)، ولی پیش از رسیدن میرزا شریف به اصفهان، میرزا احمد، وزیر آن شهر، خدیجه‌سلطان را به حباه‌ی نکاح خود درآورده بود. سرانجام میرزا احمد نیز به دست کریم‌خان زند کشته شد (آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۶۶۸).

۳-۵- فراق و رنجوری

خدیجه‌سلطان که سال‌ها از دوری واله نالان و پریشان بود او را سست پیمان و بی‌مهر پنداشته چنین می‌سرود:

من سستی عهد یار می‌دانستم	بی‌مهری آن نگار می‌دانستم
آخر بخزان هجر خویشم بنشانند	من عادت نو بهار می‌دانستم

(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰: ۴۹).

غافل از آن‌که واله نیز در گلخن هند از بی‌کسی رنجور است:

«الحال، روزگاری بس دراز است که از گردش فلک کج‌مدار از عتبه‌ی کعبه‌ی مرتبه‌اش دور و از آستان سپهر- بنیانش مهجور به بلای غربی گرفتار و در کنج بی‌کسی خار(۴) مانده‌ام» (ریاض الشعرا، ۱۳۸۴: ۱۰۳۴).

دوری راه نیز رنج فراق را می‌افزود:

در هند(واله)! من تپان	آرام جان در اصفهان
یکساله راه اندر میان	(سلطان) کجا و من کجا

(مشیر سلیمی، ۱۳۳۵: ۲۵۲).

بر اساس باور نویسنده‌ی تذکره‌ی *صحف ابراهیم*، خدیجه سلطان در یک هزار و یکصد و شصت (۱۱۶۰هـ) در آن بلده، اصفهان به داغ هجران واله دل‌نگران می‌سوخست (خلیل بنارسی، ۱۳۸۵: ۱۵۲). او که از زندگانی نکبت‌بار خود به تنگ آمده بود، در پی رفتن به هند و دیدار یار برآمد از این روی عازم کربلا شد تا به بصره رفته؛ از راه دریا به هند رسد، ولی اجل مهلتش نداد، و در راه کرمانشاهان بدرود حیات گفت. جسد وی را به کربلا برده و به خاک سپردند (آزاد بلگرامی، ۱۳۹۰: ۶۶۸). نگارنده‌ی گم‌نام تذکره‌ی *شاعران*، که آن اثر را در سال ۱۱۷۴هـ.ق. نوشته است، اعتقاد دارد که خدیجه بیگم تا هنگام تحریر آن تذکره، در اصفهان می‌زیسته است (گلچین معانی، ۱۳۴۸: ۲۴۸).

۳-۷- شاعری خدیجه

هیچ تذکره‌ای به این‌که خدیجه دیوان یا منظومه‌ای داشته اشاره نکرده است؛ زیرا به باور نویسنده‌ی *پرده نشینان* سخنگو، او گاه شعر می‌گفت و سلطان تخلص می‌نمود (رحمانی، ۱۳۳۱: ۵۰). با آن‌که خدیجه، طبعی رنگین و اشعاری دل‌نشین داشت (خلیل بنارسی، ۱۳۸۵: ۳۲۱) و سخنش را خوشتر از قند می‌پنداشت، ولی جز چند بیتی از او برجای نمانده است.

از آن‌جا که بیشتر تذکره‌های شبه قاره از هم اقتباس شده‌اند، در تذکره‌هایی چون *پرده نشینان* سخنگو (رحمانی، ۱۳۳۱: ۵۰)، *چهل مقالات نخجوانی* (نخجوانی، ۱۳۴۳: ۲۷۲)، *دویست سخنور* (نظمی تبریزی، ۱۳۸۶: ۷۵۸)، *ریاض الشعرا* (داغستانی، ۱۳۸۴: ۱۰۲۹)، *ریحانة الادب* (مدرس تبریزی، ۱۳۳۵: ۱۵۴)، *زنان سخنور* (مشیر سلیمی، ۱۳۳۵: ۲۵۲)، *زنانی که به فارسی شعر گفته‌اند از رابعه تا پروین* (صدر بی‌تا: ۱۵۲)، *سفینه‌ی هندی* (هندی، ۱۹۸۵: ۱۱۰) و *صحف ابراهیم* (خلیل بنارسی، ۱۳۸۵: ۱۵۲)، این سه رباعی و غزل خدیجه در بیان دلدادگی او، آمده است:

از حال دل شکسته‌ام هیچ می‌پرس
ای دوست! ز بال بسته‌ام هیچ می‌پرس
(فقیر دهلوی، ۱۱۶۰: ۴۹)

بی‌مهری آن نگار می‌دانستم
من عادت نو بهار می‌دانستم
(همان)

از لیلی و قصه‌اش فراموش کنی
مجنون و حکایتش فراموش کنی
(همان)

ای عاشق تشنه! آب حاضر
هان! لعل من و شراب حاضر
اینک من و آفتاب حاضر
گر فهم کنی جواب حاضر
آرد جگر کباب حاضر
عالم عالم کتاب حاضر
(همان: ۴۸)

از رنج درون خسته‌ام هیچ می‌پرس
انداز پرش رفته ز یادم عمریست

من سستی عهد یار می‌دانستم
آخر بخزان هجر خویشم بنشانند

افسانه‌ی درد من اگر گوش کنی
ور قصه‌ی درد ابن عمم را شنوی

من ساقیم و شراب حاضر
آب است شراب پیش لعلم
با حسن من آفتاب هیچ است
گفتی: سخنم خوش است یا قند
خواهم من اگر گزک ز جبریل
سلطان چو منی نبود در دهر

۴- نتیجه‌گیری:

منظومه‌ی عاشقانه‌ی *واله سلطان* را یکی از واپسین مثنویهای عشقی ادبیات فارسی را به شمار آورده‌اند. این منظومه را میرشمس‌الدین فقیر دهلوی بر پایه‌ی زندگانی دوست خویش علی‌قلی‌خان واله‌ی داغستانی و در عشق او به دختر عمویش خدیجه‌سلطان در ۳۲۳۰ بیت به رشته‌ی نظم در آورده است. فقیر اثر خویش را در همان *بحر لیلی* و *مجنون نظامی* سروده است و قهرمانان این داستان واقعی را برتر از لیلی و مجنون می‌شمارد.

واله در ماه صفر سال ۱۱۲۴ در اصفهان زاده شد. اجداد او در داغستان به سر می‌بردند؛ از این روی پسوند داغستانی، با نام واله همراه شده است. واله به سبب یتیمی از همان کودکی بیشتر در نزد عموی خویش به سر می‌برد و دختر عمش، خدیجه همبازی او بود. از لابه‌لای تذکرة‌های فراوان و با نام‌های دل‌نشین، ولی همانند هم دیار هند، نمی‌توان سایه‌ی ابهامی را که بر نوجوانی و آغاز جوانی واله افتاده است، به روشنایی مبدل کرد. تذکرة‌نویسان در انگیزه‌ی او از ترک دیار و رفتن به هند، اختلاف نظر دارند، ولی باور بیشتر آنان حمله‌ی افغان به اصفهان استحال آنکه فقیر طعن قوم و خویشان در حق عاشق و به ویژه معشوق را سبب رفتن واله به هند می‌داند.

تاریخ دقیق عزیمت او به هندوستان، چندان روشن نیست. آنچه مسلم است این است که واله در یکی از سال‌های ۱۱۴۶-۱۱۴۴ ه.ق. به هند رفته است. او با وجود منصب‌های نسبتاً مهمی که داشت از اقامت در هند ناخرسند بود و سرانجام در سال ۱۱۷۰ ه.ق. دور از یار در همان دیار درگذشت. از آثار او می‌توان به *دیوان*، *منشآت*، *ریاض‌الشعرا* و *بیاض* اشاره کرد.

خدیجه سلطان دختر حسن علی خان نیز در اصفهان زاده شد. تاریخ دقیق تولد او روشن نیست، ولی بر پایه‌ی مثنوی *واله سلطان*، احتمالاً، همسال با پسر عمویش واله باشد. خانواده‌ی واله و خدیجه، آن دو را از همان کودکی، نامزد یکدیگر می‌دانستند. نویسنده‌ی تذکرة‌ی *سینه‌ی هندی* بر آن است که مادر خدیجه چنین تصمیمی را گرفته بود. حال آن‌که بر پایه‌ی نظر فقیر، دو برادر بودند که با هم، عهد وصلت فرزندان‌شان را بستند، ولی دست سرنوشت مانع از وصال آن دو شد.

تسلط محمود افغان بر اصفهان و حوادث سیاسی پس از آن، پنج ازدواج را بر خدیجه تحمیل نمود. او پس از کشته شدن آخرین شوهر خود به دست کریم‌خان زند، به قصد دیدار با واله، رهسپار هند شد، ولی اجل مهلتش نداد و در راه درگذشت جسد وی را به کربلا برده و به خاک سپردند. خدیجه، گاه شعر می‌گفت و سلطان *تخلص* می‌نمود، ولی هیچ تذکرة‌ای به این‌که خدیجه دیوان یا منظومه‌ای داشته، اشاره نکرده است. تنها یک غزل و سه رباعی وی، در حاشیه‌ی نسخه‌ی خطی مثنوی واله سلطان متعلق به کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی با خط خودش به نگارش در آمده است.

فهرست منابع:

آزاد بلگرامی، غلامعلی. (۱۳۹۰). *خزانه‌ی عامره*، به تصحیح ناصر نیک بخت و شیکل اسم بیگ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.

بهادر، سید محمد صدیق حسن خان. (۱۳۸۶)، *تذکرة‌ی شمع انجمن*، تصحیح محمد کاظم کهدویی، یزد: دانشگاه یزد، چاپ اول.

حاکم لاهوری، عبدالحکیم. (۱۹۶۱). *مردم دیده*، به اهتمام سید عبدالله، کراچی: پنجابی ادبی آکادمی.

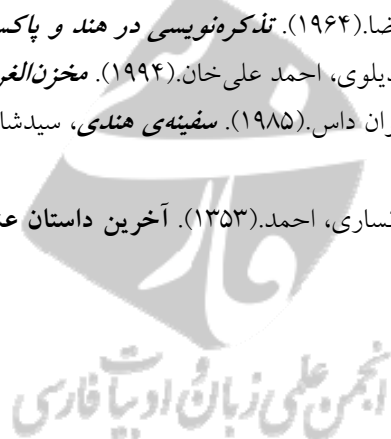
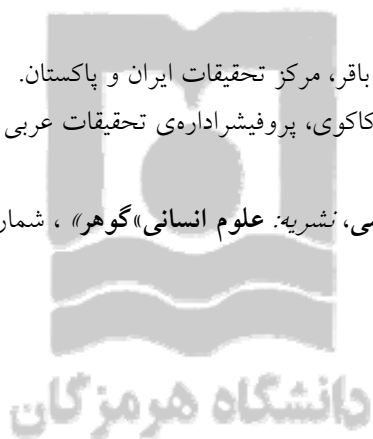
حزین لاهیجی، محمدعلی. (۱۳۷۵). *تاریخ و سفرنامه‌ی حزین*، تصحیح علی دوانی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.

حقیقت، عبدالرفیع. (۱۳۸۶). *فرهنگ شاعران پارسی*، تهران: کوشش، چاپ اول.

داغستانی، علی‌قلی‌واله. (۱۳۸۴)، *تذکرة‌ی ریاض‌الشعراء*، تصحیح محسن ناجی نصر آبادی، تهران: اساطیر. چاپ اول.

رحمانی، ماگو. (۱۳۳۱). *تذکرة‌ی پرده‌نشینان سخنگو*، تهران: مطبوعات.

- صدر، کشاورز. (بی تا). *زنانی که به فارسی شعر گفته‌اند از رابعه تا پروین*، بی جا.
- عبدالرشید. (۱۹۶۷). *تذکره‌ی شعرای پنجاب*، کراچی: آکادمی اقبال.
- فقیر دهلوی، شمس‌الدین محمد. (۱۶۶۰). *نسخه خطی مثنوی واله سلطان*، به کتابت پیرا محمدرضا، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- گلچین معانی، احمد. (۱۳۴۸). *تاریخ تذکره‌های فارسی*، تهران: دانشگاه تهران.
- گویاموی، محمد قدرت‌الله. (۱۳۸۷). *تذکره‌ی نتایج الافکار*، تصحیح یوسف بیگ باباپور، قم: مجمع ذخائر اسلامی. چاپ اول.
- مدرس تبریزی، محمد علی. (۱۳۳۵). *ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او للقب*، تهران: خیام، چاپ چهارم.
- مسامی، شمس‌الدین. (۱۳۰۶). *قاموس الاعلام*، استامبول: مهران.
- مصطفی همدانی، غلام. (۱۳۸۸). *عقد ثریا*، تصحیح محمد کاظم کهدویی، قم: بخشایش، چاپ اول.
- نخجوانی، حسین. (۱۳۴۳). *چهل مقالات نخجوانی*، به کوشش یوسف خادم هاشمی نسب، تبریز.
- نظمی تبریزی، علی. (۱۳۸۶). *دویست سخنور*، تبریز: یاران، چاپ چهارم.
- نظمی تبریزی، علی. (۱۳۸۶). *دویست سخنور*، تبریز: یاران، چاپ چهارم.
- نقوی، علیرضا. (۱۹۶۴). *تذکره‌نویسی در هند و پاکستان*، تهران: علمی.
- هاشمی سندیلوی، احمد علی خان. (۱۹۹۴). *مخزن الغرائب*، تصحیح محمد باقر، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان.
- هندی، بهگوان داس. (۱۹۸۵). *سفینه‌ی هندی*، سیدشاه محمد عطا الرحمن کاکوی، پروفیشراذاری تحقیقات عربی و فارسی پته بهار.
- سهیلی خوانساری، احمد. (۱۳۵۳). *آخرین داستان عشقی در ادبیات فارسی*، نشریه: علوم انسانی «گوهر»، شماره ۱۴، صص ۱۶۳ تا ۱۶۵.



هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir